
راهنمای

آمایش سرزمین

« بحث درونگرایی و برونگرایی

وظیفه نظریه پایه توسعه سرزمین، تعیین حدود تقابلهای تعیین کننده در فرایند تشخیص مشی توسعه می‌باشد. گزارش حاضر تنها موضوعهایی از نظریه توسعه ملی را مورد بحث قرار می‌دهد که به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر سیاست آمایش سرزمین تأثیر می‌گذارند.

امر تعیین نقش و جایگاه کشور، همان گونه که در فصل اول توضیح داده شد، تعیین کننده‌ترین اثر را بر آمایش سرزمین و چشم‌انداز آینده سازمان فضایی کشور خواهد داشت. در این امر، مهم‌ترین تقابل، بحث درونگرایی و برونگرایی است که در سه حد یا سه وضعیت زیر، قابل بحث می‌باشد:

- وضعیت درونگرایی مطلق: به معنای انتخاب یک نقش منزوی برای اقتصاد کشور است. این دیدگاه، ناظر بر سیاستهایی نظیر خودکفایی در تأمین نیازهای کشور، جایگزینی واردات، اتکای مطلق به منابع داخلی، محدودیت برای سرمایه‌گذاری خارجی و نظایر آن است. انتخاب مشی درونگرایی، بر اساس تجارب فعلی و در فرایند رو به رشد یکپارچه شدن اقتصاد جهانی، به معنای پذیرش جدایی سرنوشت خود از جهان می‌باشد. این جدایی، گرچه در ابعاد فکری و عقیدتی از منطلق خاص خود برخوردار است، لکن در بعد اقتصادی و اجتماعی، به پایین نگه‌داشتن سطح رفاه و خدماتی که نصیب یک ایرانی خواهد شد می‌انجامد و عقب ماندگی مداوم، توانمندی و قدرت رقابت با سایر جوامع را کاهش خواهد داد.

- وضعیت برونگرایی مطلق: به معنای شرکت در فرایند یکپارچه شدن اقتصاد جهانی، پذیرش نقش تخصصی برای رقابت در بازارهای جهانی، سرمایه‌گذاری‌های مشترک با سایر کشورها و نظایر آن است. انتخاب مشی برونگرایی نمی‌تواند یک انتخاب مناسب باشد، زیرا اولاً تردیدهایی نسبت به پایداری فرهنگی جوامع و تعادلهای اجتماعی در فرایند یکپارچگی اقتصاد جهان وجود دارد، ثانیاً گشودن مرزهای کشور بر روی جریانهای سرمایه بین‌المللی و پذیرش تبعات آن، با مفروضات حاصل از بررسی مقوله‌های زمینه‌ساز نظریه پایه، به ویژه با خصوصیات ساختار فرهنگی هویت ملی، سازگار نیست. حتی اگر تمامی موانع سیاسی هم برداشته شود، تفاهمهای گسترده‌ای نیز با نیروهای بین‌المللی و قدرتهای اقتصادی صورت پذیرد و اطمینان بر پایداری فرهنگی در فرایند ادغام در

اقتصاد جهانی حاصل شود، باز هم گشودن مرزهای کشور بر روی جریان جهانی سرمایه‌داری، با توجه به ضعفهای نسبی در مقابل آنها، جز به از دست دادن منابع و فرصتهای توسعه نخواهد انجامید.

- وضعیت درونگرایی یا برونگرایی نسبی: ما بین دو تقابل مذکور است و به معنای حضور در عرصه جهانی، در چارچوب مناسبات اقتصادی و همکاری‌های سازمان یافته با کشورهای منتخب می‌باشد. مبنای منطقی برای این انتخاب، کارکردهای مثبت تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای، در صورت فراگیر شدن روند یکپارچه شدن اقتصاد جهان است. سیاست توسعه همکاری‌ها و همگرایی‌های منطقه‌ای و گسترش روابط جنوب - جنوب در سالهای اخیر از سوی سازمان ملل نیز، به کشورهای در حال توسعه، توصیه شده است. این گزینه برای بقا در شرایط نامناسب و برای مشارکت هوشمندانه و از موضع اتکا به نفس در اقتصاد جهانی، قابل توجه می‌باشد.

همان طوری که در فرضهای اساسی آمد، اتحادیه‌های منطقه‌ای علاوه بر کاهش مشکل اقتصادهای مستقلی که با محدودیت بازار و عدم رشد مناسب مواجه هستند، از نظر سیاسی صدای رساتر و موضع قوی‌تری در محافل تصمیم‌گیری برای کشورهای عضو فراهم می‌کنند و پیوند خوردن منافع کشورهای یک منطقه با یکدیگر، موجب ثبات سیاسی، پایداری توسعه و تداوم صلح در آن منطقه خواهد شد. به علاوه در چارچوب این انتخاب، فرصتهای تأمین کمبودهای سرمایه و فناوری بیشتر می‌شود و بازارهای مناسبی به روی اعضا گشوده می‌شود.

این خط مشی در قالب گزینه‌های بسیار متعدد و متنوعی، از انتخاب یک هم‌پیمان خارجی، تا عضویت در یک اتحادیه اقتصادی، قابل طرح می‌باشد. از آنجا که شرط موقعیت جغرافیایی به عنوان یکی از مفروضات اساسی در انتخاب کشور هم‌پیمان برشمرده شد، با توجه به نتایج بررسی مقوله‌های زمینه‌ساز تدوین نظریه پایه توسعه ملی و مفروضات استنتاج شده از آن، گروه‌بندی منطقه‌ای، شکل مناسب‌تری از خط مشی برونگرایی نسبی به نظر می‌رسد. قبلاً اشاره شد که اشکال و سطوح مختلفی برای همکاری‌های منطقه‌ای شناخته شده است، که بر حسب دامنه و عمق این همکاری‌ها، می‌توان آنها را به سه سطح زیر تقسیم کرد:

الف: بازارهای مشترک منطقه‌ای: در این وضعیت، کشورهای یک منطقه کالاهایی را که بر اساس قوانین و مقررات داخلی خود تولید کرده‌اند، در بازارهای یکدیگر به عنوان یک بازار واحد عرضه

می‌کنند. این سیاست در واقع شامل تسهیلات و اصلاحات قوانین و مقررات گمرکی بین کشورهایی است که عضویت در بازار مشترک را پذیرفته‌اند. مقررات ناظر بر مناسبات اقتصادی داخلی، نظیر قانون کار، بیمه و امثال آن، بر حسب نیازهای ناشی از یکپارچگی بازار، بین آنها هماهنگ می‌شوند. لازم به ذکر است اکثر بازارهای مشترک، شامل کالاهای معینی می‌شود که بین کشورهای عضو تفاهم شده و شامل همه تولیدات نمی‌شود.

ب: گروه‌بندی منطقه‌ای یا «Regional Grouping»: به معنای گرد هم آمدن گروهی از کشورها در مناطق گوناگون جهان برای ایجاد یک نظام منطقه‌ای است که در آن سیاستهای اقتصادی و ژئوپلیتیک مشترک و هماهنگی، با حفظ موجودیتهای سیاسی جدا از هم اتخاذ می‌شود. معمولاً در نظام اقتصادی گروه‌بندی‌های منطقه‌ای، تسهیلاتی برای حرکت آزادانه کالا و سرمایه پیش‌بینی می‌شود و از سرمایه‌گذاری‌های مشترک بین کشورهای عضو حمایت می‌گردد. یکی از ویژگی‌های عمده این وضعیت، اتخاذ سیاستها و مقررات مشترک برای حذف سرمایه خارجی و هماهنگی در برخورد با کشورهای غیر عضو می‌باشد.

ج: همگرایی منطقه‌ای یا «Regional Integration»: به معنای در هم آمیزی ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک کشورها در یک منطقه می‌باشد که در آن اقتصاد، سیاست و قوانین کشورهای عضو در هم آمیخته و یکپارچه می‌شوند. چنانچه از شرایط سه وضعیت فوق برمی‌آید، سطح تفاهم و همکاری در هر یک از سه گزینه متفاوت می‌باشد. در حال حاضر در جهان، تنها در اروپا همکاری‌های منطقه‌ای به سطح تشکیل یک اتحادیه اقتصادی رسیده است و گروه‌بندیهای منطقه‌ای متعددی نظیر منطقه بازرگانی آزاد آمریکای شمالی «نفتا»، اتحادیه ملتهای آسیای جنوب شرقی «آسه‌آن»، اتحادیه کشورهای آمریکای جنوبی «مرکاسور» و اتحادیه منطقه‌ای هشت کشور آفریقایی پیرامون صحرا، شکل گرفته‌اند. لازم به تذکر است که بسیاری از تشکلهای منطقه‌ای نظیر اکو، شورای همکاری خلیج فارس، کشورهای G8، چندان در برقراری مقررات واحد و ایجاد پیوندهای سازمان یافته بین کشورهای عضو، موفق نبوده‌اند.

◀ جهت‌گیری‌های اصلی نظریه پایه توسعه ملی

بر اساس مفروضاتی که در زمینه‌های تعیین‌کننده نظریه پایه توسعه ملی، نظیر ساختار فرهنگی هویت ملی، آینده‌نگری، روندهای اقتصادی، سیاسی و محیطی جهان، موقعیت جغرافیای سیاسی ایران و کشورهای منطقه، قابلیت‌ها و امکانات توسعه و بالاخره محدودیت‌ها و موانع توسعه ملی طرح گردید، جهت‌گیری‌های اصلی نظریه پایه توسعه ملی، در موضوعهایی که به طور مستقیم بر سیاست آمایش سرزمین اثر می‌گذارد، به شرح زیر پیشنهاد می‌شود:

◀ نقش و جایگاه کشور در سطح جهان

دگرگونی‌های ژئوپلیتیک جهان در دهه ۱۹۹۰، ایران را ناچار ساخته است، پس از دهها سال اجرای نقش سرزمین میانی (که توازن استراتژیک و ژئوپلیتیک خاور و باختر سیاسی پیشین، روی آن شکل می‌گرفت) نقش تازه‌ای برای خود فراهم کند. این نقش تازه، نقش ژئوپلیتیک سرزمین میانی است که دو منطقه نفتی پر اهمیت جهان را به هم ارتباط می‌دهد. مجموعه بررسیهای بخش اول گزارش حاکی از آن است که موقعیت جغرافیایی، منابع انرژی، ذخایر معدنی و منابع انسانی، چهار مزیت اصلی ما برای حضور در فعالیتهای اقتصادی جهان و منطقه می‌باشند.

- ذخایر عمده انرژی: ذخایر انرژی، موقعیت جغرافیایی ایران (قرار گرفتن بین دو حوزه اصلی دربردارنده ذخایر انرژی جهان) و وابستگی غیر قابل تردید اقتصاد جهان به این منابع جایگزین‌ناپذیر، از مهم‌ترین مزیت‌های نسبی کشور در عرصه رقابتهای اقتصادی بین‌المللی خواهد بود.

- ذخایر قابل توجه مواد معدنی: طیف وسیعی از ذخایر معدنی (۵۲ عنصر معدنی با ذخایر غنی) ایران را جزء ده کشور اول جهان قرار داده است. تولید مواد معدنی، نقش دیگر ایران در اقتصاد جهانی می‌باشد.

- موقعیت جغرافیایی کشور: قرارگیری در مرکزیت نسبی سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا، تعدد همسایگان محصور در خشکی که برای برقراری ارتباطات بین‌المللی و بین قاره‌ای، ناگزیر به عبور از خاک ایران و استفاده از مرزهای آبی آن هستند و حدود ۲۰۰۰ کیلومتر سواحل خلیج فارس و دریای

عمان و ۵۰۰ کیلومتر سواحل دریای خزر، یک موقعیت ممتاز و یگانه جغرافیایی برای کشور در سطح جهانی و منطقه‌ای فراهم ساخته است.

- منابع انسانی: جمعیت بالا با ساختاری جوان، برخوردار از پشتوانه فرهنگ و تمدن کهن و میراث غنی فکری و علمی، علاقمند به کسب دانشهای نوین و برخوردار از بهره‌ی هوشی و آموزش‌پذیری بالا، که در حال معرفی نخستین ساختار اجتماعی - سیاسی آزاد، مبتنی و متکی بر یک نظام دینی می‌باشد. در این سرزمین اقوامی متنوع با همگرایی فرهنگی و وحدت هویت ملی اسکان یافته‌اند.

قطعاً ترکیب مناسبی از چهار مزیت فوق می‌تواند مناسب‌ترین جهت‌گیری برای تعیین نقش و جایگاه کشور در اقتصاد جهانی باشد. به عنوان مثال، تبدیل انرژی به برق و استفاده از آن در تولید طیفی از فلزات و استفاده از موقعیت مرکزیت جغرافیایی کشور با مزیت دسترسی به آبهای آزاد و شاهراههای حمل و نقل بین قاره‌ای و بازارهای گسترده در پیرامون منطقه، به معنای تعامل مکرر مزیت‌های نسبی کشور و افزایش تصاعدی بهره‌وری از منابع و موقعیت سرزمین می‌باشد. البته مزیتها و قابلیت‌های متعددی در بخشهای صنعت، کشاورزی، خدمات، ساخت و منابع انسانی نیز وجود دارند که می‌توانند بر نقش و جایگاه ایران در اقتصاد بین‌الملل تأثیر بگذارند.

از این رو، انتخاب سیاست انزوای مطلق اقتصادی، به معنای نفی مزیت‌های استثنایی و برجسته کشور و در نتیجه بر خلاف مصالح و منافع ملی می‌باشد. از سوی دیگر، ویژگی‌های ساختار فرهنگی هویت ملی نیز، ادغام شدن همه‌جانبه در سیاست برونگرایی مطلق را نمی‌پذیرد. با در نظر گرفتن چشم‌انداز آینده جهان چند قطبی، و تمایل به یکپارچه شدن بر اساس بررسیهای بخش اول، سیاست برونگرایی نسبی در چارچوب همکاری‌های منطقه‌ای، مناسب‌ترین انتخاب برای حضور در عرصه جهانی است.

◀ نقش و جایگاه کشور در سطح منطقه

کشور ما همراه با کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز، حاشیه خلیج فارس و همسایگان شرقی و غربی خود، منطقه‌ای را تشکیل می‌دهند که در حال حاضر حدود ۴۲۰ میلیون نفر جمعیت را در خود جای داده است. این منطقه در مرکزیت بخش وسیعی از جهان قرار دارد که از شرق آسیا تا غرب اروپا، و از شمال آسیا تا جنوب آفریقا

را شامل می‌شود. بخشی که جمعیت آن در حال حاضر حدود ۵ میلیارد نفر و تا سال ۲۰۲۰ نزدیک به ۸ میلیارد نفر خواهد رسید. این موقعیت جغرافیایی در تصویر صفحه بعد نشان داده شده است.

این منطقه مرکزی، در فرایند پیشرفت پدیده جهانی شدن اقتصاد، از اهمیت روزافزونی برخوردار خواهد شد و مهم‌تر آنکه در مرکزیت این منطقه، عمده‌ترین ذخایر انرژی جهان قرار دارد که باید تأمین کننده بخش مهمی از نیازهای جهان به انرژی باشد و دو حوزه خلیج فارس و دریای خزر حدود هفتاد درصد (۷۰٪) از ذخایر نفت و چهل درصد (۴۰٪) از منابع گاز جهان را در خود جای داده‌اند.

با انتخاب سیاست برونگرایی نسبی در نظریه پایه توسعه، و با توجه به اشکال و سطوح همکاری‌های منطقه‌ای، نقش و جایگاه کشور در سطح منطقه، در قالب سه سناریوی زیر قابل تصور است:

اول - سناریوی محوریت در تشکیل گروه‌بندی منطقه‌ای

در این سناریو، برای ایران نقش اصلی در شکل‌گیری یک گروه‌بندی منطقه‌ای، میان کشورهای همسایه خود در ژرفای شمالی و جنوبی ژئوپلتیک کشور پیش‌بینی می‌شود. مبناي منطقه‌ای این سناریو، علاوه بر ذخایر انرژی منطقه‌ای که در بالا به آن اشاره شد، منابع معدنی (خصوصاً ذخایر موجود در ایران و آسیای مرکزی) است که این منطقه را، به عنوان یکی از غنی‌ترین مناطق معدنی جهان معرفی می‌کند و خود محور مستقلى برای شکل‌گیری یک اقتصاد پرتحرک می‌باشد. در ضمن دشتهای حاصلخیز و ارتفاعات گسترده و متعدد در شمال و بخش میانی این منطقه، توانمندی آن را در تولید غذای مورد نیاز خود، به طور بالقوه تأمین کرده است.

در جنوب این منطقه، وجود اقتصادهای نفتی برخوردار از ذخایر ارزی قابل ملاحظه، عوامل مذکور را برای شکل‌گیری یک اقتصاد متنوع و گسترده منطقه‌ای بر مبنای انرژی، حمل و نقل، تجارت، صنعت، ارتباطات و کشاورزی تکمیل می‌کند. یادآوری این نکته که این منطقه، مهم‌ترین و پرجمعیت‌ترین قلمرو جغرافیایی پیوسته سرزمینهای اسلامی است و در سال ۲۰۲۰ بیش از ۶۰۰ میلیون نفر از مسلمانان جهان را اسکان خواهد داد، جاذبه این سناریو را برای مسلمانان بیشتر خواهد کرد و بالقوه می‌تواند پایگاه تجدید عظمت تمدن اسلامی برای فردا تلقی شود. همان طور که در بخش تحلیل موقعیت جغرافیای سیاسی منطقه بحث شد، این شرایط عمده‌تاً حاصل فروپاشی کمونیزم و پیدایش جمهوریهای تازه استقلال یافته

آسیای مرکزی و قفقاز است، که همگی به لحاظ گسستگی از مجموعه اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی، برای بهره‌برداری از منابع غنی و مزایای جغرافیایی خود، نیازمند مکمل‌های خارجی می‌باشند. سیاست گروه‌بندی منطقه‌ای، قادر است از طریق مشارکت امکانات قابل تطبیق این کشورها، نیازهای آنها را تقلیل دهد و یک شبکه توزیع کاراتر برای تولیدات آنها فراهم آورد و به سطح استقلال کشورهای این منطقه کمک کند.

مطالعه شرایط اقتصادی کشورهای این منطقه، نمونه‌های متعدد از همکاری‌های متقابل منطقه‌ای را معرفی می‌کند. به عنوان مثال:

- ایران، ترکیه و پاکستان قادر به تأمین بخش عمده‌ای از نیاز کشورهای شمال این منطقه به کالاهای مصرفی و ماشین‌آلات می‌باشند.

- ایران و کشورهای نفتی حوزه خلیج فارس، می‌توانند بخشی از فناوری مورد نیاز کشورهای نفتی حوزه خزر را تأمین کنند.

- تاجیکستان، قادر است نیروی برق مازاد خود را از فلات پامیر به حوزه‌های صنعتی لاهور و کراچی در مجاورت سند انتقال دهد، ترکمنستان نیز می‌تواند از طریق ایران با ترکیه، چنین مبادلاتی انجام دهد.

- افغانستان (پس از ثبات سیاسی) می‌تواند با توسعه مبادلات منطقه‌ای در مسیر ارتباطات آسیای مرکزی و اقیانوس هند و ایران به شرق آسیا، اقتصاد خود را متحول کند و از مزایای اقتصاد بازار کنار جاده بهره گیرد.

- مراکز صنعتی متعددی نظیر مجتمع سیمچ Semeg و سایر کشورهای آسیای مرکزی در قفقاز، قزاقستان، تا مراکز صنعتی نواحی مرکزی، شرقی، غربی و جنوبی ایران و مراکز پاکستان، ترکیه و عراق تا مجتمع‌های صنعتی در حال توسعه حاشیه جنوبی خلیج فارس و عربستان، می‌توانند کانونهایی را برای یک توسعه صنعتی سازمان یافته و گسترده در منطقه ایجاد نمایند.

- پایگاه فضایی بایکونور قزاقستان، می‌تواند بخشی از امکانات مورد نیاز برای توسعه علوم و فناوری فضایی و نظایر آن را به این اتحادیه ببخشد؛ و بسیاری نمونه‌های دیگر

سیاست گروه‌بندی منطقه‌ای علاوه بر مزایای اقتصادی، در راستای تأمین منافع کشورهای منطقه خواهد بود. چرا که امنیت هر منطقه، پیش نیاز توسعه بقیه کشورهای عضو می‌شود و در نهایت موجب ثبات سیاسی و پایداری توسعه در منطقه خواهد شد و مواضع مشترک این کشورها موقعیت آنها را در مجامع جهانی، تحکیم و ارتقا خواهد بخشید.

قطعاً نکات مثبت متعددی از جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی، محیطی و امنیتی می‌توان برای این سناریو ذکر کرد، اما موانع درونی و بیرونی متعددی بر سر راه شکل‌گیری این اتحادیه وجود دارد که حداقل در میان مدت، عبور از آنها ممکن نیست.

شرایط متنوع کشورهای منطقه از نظر سیاسی، چشم‌انداز روشنی از تفاهم و تعاون بین کشورهای منطقه را در پیشبرد سیاست همگرایی منطقه‌ای، ارائه نمی‌دهد:

- جمهوری‌های تازه استقلال یافته قفقاز و آسیای مرکزی، توسط دولتمردانی اداره می‌شوند که اکثراً از نخبگان تربیت شده شوروی سابق می‌باشند و برای برخی از آنها هماهنگی با مسکو، راحت‌تر است تا تهران، اسلام‌آباد و یا ریاض

- مناقشات منطقه‌ای و اختلافات مرزی در بخشهایی از این قلمرو، زمینه بحرانهایی را به وجود آورده و بخشهایی نیز با جنگ داخلی و بی‌ثباتی سیاسی مواجه هستند.

- ترکیه در رقابت با ایران و روسیه، به کشورهای غربی توجه بیشتری دارد و برای عضویت در جامعه مشترک اروپا نسبت به اتحاد با همسایگان خود، اولویت بیشتری قائل است.

- عراق و پاکستان، از چشم‌انداز روشنی برخوردار نیستند و پیش‌بینی وضعیت آینده آنها دشوار است. از جنبه بیرونی، منطقه آسیای مرکزی امروز، عرصه چالش قدرتهای اقتصادی جهان است و منابع انرژی منطقه، موضوعی برای توجیه دخالت و حضور آمریکا در منطقه می‌باشد و روسیه نیز هنوز به عنوان یک قدرت تعیین کننده، درصدد تقویت روابط بین کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و حفظ موقعیت خود در منطقه است.

شکل‌گیری این اتحادیه اقتصادی را که از امکانات هسته‌ای قابل ملاحظه‌ای نیز می‌تواند برخوردار باشد، مورد تحمل نیروهای بین‌المللی نمی‌باشد. از این رو، این سیاست در درون، نیاز به سطح بالایی از تفاهم بین کشورهای عضو دارد تا بتوانند طیف وسیعی از همکاری را، جهت یکسان‌سازی مقررات و

هماهنگی‌های اجرایی به عمل آورند و در بیرون نیز تفاهم با جامعه بین‌المللی از شروط اصلی موفقیت آن است. بر اساس نتایج حاصل از بررسی موضوعات تعیین‌کننده نظریه پایه توسعه ملی در بخش تحلیل موقعیت جغرافیایی سیاسی منطقه، جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز در وهله اول و عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس در مقام بعدی، از زمینه‌های مناسبتری برای یک گروه‌بندی اقتصاد منطقه‌ای با ایران برخوردارند. منطقه آسیای مرکزی، قفقاز، ایران و شبه جزیره عربستان، در حال حاضر حدود ۱۷۰ میلیون نفر جمعیت دارند و در سال ۲۰۲۵ جمعیت این منطقه نزدیک به ۲۵۰ میلیون نفر خواهد شد.

ارتباط دادن کشورهای ژرفای ژئوپلیتیک شمالی، یعنی حوزه خزر به ژرفای جنوبی یعنی حوزه خلیج فارس، بازدهی امکانات جغرافیایی ایران را به حداکثر خواهد رساند. گسترش نیاز کشورهای منطقه به یکدیگر و بهبود روابط ایران و عربستان، می‌تواند آغازی برای ارزیابی امکانپذیری چنین سیاستی باشد. این سناریو در صورت امکانپذیری، بیشترین تأثیر را بر آمایش سرزمین و سازماندهی فضای کشور خواهد داشت. ایران به عنوان پلی بین دو منطقه استراتژیک جهان، یعنی «آسیای مرکزی - خزر» و «خلیج فارس» نقش و امکان بسیار مهمی در ایجاد پیوندهای متعادل استراتژیک در این منطقه دارد. در میان گزینه‌های متعدد امکانپذیر برای گروه‌بندی‌های منطقه‌ای بر محور ایران، در ژرفای ژئوپلیتیک شمالی سرزمین، گروه‌بندی منطقه‌ای با کشورهای آسیای مرکزی و حوزه قفقاز از مزایای بیشتری برخوردار است.

از نظر تاریخی: مردم ایران، تاجیکستان، ازبکستان، افغانستان و بخشهایی از قزاقستان و اکثر مردم ناحیه قفقاز، سابقه طولانی‌تری در زندگی با یکدیگر در قالب کشورهای مشترک‌المنافع امپراطوری‌های هخامنشی داشته‌اند. در دوران پارسیان و ساسانیان، این جوامع به صورت فدراتیو در کنار یکدیگر زیسته‌اند. در دوران خلفای عباسی و حکومت‌های سامانی، سلجوقی، غزنوی و تا دوران صفوی نیز، این کشورها جزئی از یک سرزمین واحد بوده‌اند.

از نظر فرهنگی: سابقه تاریخی بیش از دو هزار سال و کنشهای متقابل بین جوامع ساکن در نواحی قفقاز - آسیای مرکزی با جوامع ساکن در نجد ایران، وحدت فرهنگی عمیقی با مشترکات زیاد را به وجود آورده است. بین ایران، تاجیکستان و بخشهایی از ازبکستان، اشتراک زبانی وجود دارد. جمهوری

آذربایجان در کنار ایران، یکی از معدود کشورهای شیعه جهان است و شهرهایی نظیر بخارا، بلخ، مرو، سمرقند، خیوه و خوارزم، همواره از مراکز مهم فرهنگ و تمدن فارسی و اسلامی بوده‌اند و سنتها و آداب مشترکی در این نواحی وجود دارد.

از نظر جغرافیایی: تمامی کشورهای مسلمان شوروی سابق، در نواحی محصور در خشکی واقع شده‌اند و دسترسی به آبهای بین‌المللی، از دیر باز، مسأله مهمی در خارج شدن از انزوای اقتصادی و پیوند با جامعه جهانی برای این کشورها محسوب می‌شده است.

ایران، با قریب به دو هزار کیلومتر مرز آبی در خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان، تنها کشور در آسیای مرکزی و غربی با امکان دسترسی وسیع به آبهای آزاد است و می‌تواند نقش مهمی در خروج از انزوای ارتباطی این کشورها ایفا کند. به علاوه منابع غنی طبیعی و معدنی ایران و کشورهای منطقه می‌تواند عاملی برای ایجاد همکاری‌های فنی و اقتصادی بین آنها گردد. این تمایل به همکاری‌های متقابل، بعد از فروپاشی شوروی، همواره بین کشورهای این منطقه و ایران وجود داشته است. ایران تا به حال موافقتنامه‌های همکاری دو جانبه و چند جانبه‌ای با قزاقستان (۱۹۹۱)، ترکمنستان، ارمنستان (۱۹۹۵) و تقریباً تمامی کشورهای مورد بحث امضا کرده است. زمامداران منطقه به اینکه ایران از طریق خلیج فارس، پل اصلی ارتباط آسیای مرکزی با دنیای خارج است، معترف هستند. مشترکات تاریخی، فرهنگی، جغرافیایی و اقتصادی کشورهای این منطقه، می‌تواند منشا و زمینه پیدایش بازار مشترک کشورهای مستقل و مشترک‌المنافع منطقه گردد. این بازار مشترک در منطقه‌ای همگن برای تمامی کشورهای منطقه، فرصتی فراهم خواهد آورد تا با ارائه امکانات و محصولات خود، به رفع نیازهای یکدیگر بپردازند و مکمل یکدیگر شوند و با تعیین نیازهای غیر قابل تأمین در منطقه، موضوع و زمینه مشارکت با سایر جوامع را تشخیص دهند و همکاری‌های سازمان‌یافته و هدفمندی با سایر کشورهای جهان برقرار سازند. این خط مشی، امکانی را فراهم می‌کند تا این کشورها با اطمینان خاطر بیشتری به قرن بیست و یکم پای نهند.

در ژرفای ژئوپلیتیک جنوبی کشور، به رغم اعتقادات مشترک مذهبی با کشورهای عربی منطقه، تفاوت‌های فرهنگی و اختلافات سیاسی فاحشی وجود دارد و از این رو، تنها باید ایجاد یک بازار مشترک منطقه‌ای را هدف قرار داد.

از آنجا که کشورهای منطقه به ضرورت توسعه صنعت، به عنوان جایگزینی برای دوران پس از پایان نفت پی برده‌اند، صنعتی شدن کشور، ارتقای سطح تکنولوژی و توسعه تحقیقات و نوآوریهای فنی، می‌تواند قابلیت کشور را برای رفع نیازهای تکنولوژیک این منطقه افزایش دهد. به علاوه قابلیت گسترده منابع کشاورزی در ژرفای شمالی، این امکان را ایجاد می‌کند که در قالب گروه‌بندی منطقه‌ای ذکر شده در قسمت پیشین، تولید طیف وسیعی از نیازهای غذایی کشورهای جنوبی را به عهده بگیرد. این سیاست امکان ارتباط قویتری بین دو منطقه ذکر شده در شمال و جنوب کشور، بر محور نقش منطقه‌ای ایران فراهم خواهد ساخت. در اینجا به یک گزینه قابل انتخاب در چارچوب این سناریو، اشاره می‌شود.

واقعیت یافتن خطوط جدید لوله‌های نفت و گاز میان دریای خزر و خلیج فارس، همراه با شبکه لوله‌های موجود نفت و گاز ایران، ارتباط میان دو انبار بزرگ انرژی دنیا از راه ایران را، واقعیت بیشتری خواهد داد. به منظور ارتباط دادن ژرفای ژئوپلیتیک شمالی به ژرفای ژئوپلیتیک جنوبی به معنی واقعی، ایران می‌تواند هر یک از بنادر کوچک خود را در خلیج فارس، به هر یک از کشورهای محاصره شده در خشکی منطقه‌های قفقاز، خزر و آسیای مرکزی، به منظور استفاده ویژه و خود مختارانه آنها، در چارچوب حاکمیت ملی و قوانین ایران، اختصاص دهد. امکان این اقدام در کنوانسیون ۱۹۸۲ سازمان ملل، در زمینه «دسترسی و حق عبور» پیش‌بینی شده است و اجرای آن، نه تنها شمار کشورهای غیر عربی خلیج فارس را به دو برابر رسانده و تعداد بیشتری از کشورهای تازه را در خلیج فارس درگیر می‌سازد، بلکه به کشورهای موجود عربی در منطقه نیز، امکان دسترسی و مشارکت مستقیم در تلاشهای منطقه خزر - آسیای مرکزی را می‌دهد.

چنین اقدامی، نقش محوری در منطقه و در دنیای ژئوپلیتیک نفت و گاز، دهه‌های نخستین قرن بیست و یکم را از آن ایران خواهد ساخت و زمینه را برای تشکیل یک گروه‌بندی منطقه‌ای بسیار پر اهمیت آماده خواهد کرد. گروه‌بندی منطقه‌ای، از مقامی والا در نظام ژئوپلیتیک فرآیندها برخوردار می‌باشد و یک موقعیت بسیار مهم خواهد بود که هیچ کشوری در همسایگی ایران، یارای نادیده انگاشتن آن را نخواهد داشت.

دوم - سناریوی کارگزاری توسعه کشورهای منطقه

در این سناریو، کشور نقش مرکزی در فرایند توسعه منطقه ایفا خواهد کرد و پایگاهی برای استقرار سطوح بالای خدمات فنی، ستادی و مدیریتی مورد نیاز توسعه منطقه خواهد شد. مبنای منطقی طرح این سناریو، مرکزیت مکانی کشور در جغرافیای منطقه، وجود مراکز جمعیتی بالنسبه توسعه یافته، امکانات زیربنایی و ارتباطی گسترده، و نیروی انسانی متخصص و ماهر کشور می باشد. این سناریو زمانی موضوعیت پیدا می کند که یک عدم تمایل درونی و یا موانع بیرونی، محدودیتهایی را برای مشارکتهای سازمان یافته با کشورهای منطقه به وجود آورد.

در چنین شرایطی، باتوجه به اینکه الگوها و مناسبات توسعه اقتصادی کشورهای همسایه و نوع مداخله و مشارکت قدرتهای صاحب سرمایه و فناوری در منطقه، تأثیر مستقیمی بر منافع ملی خواهد گذاشت، قطعاً اتخاذ یک موضع فعال و تأثیر گذار، بر حاشیه ای شدن در روند تحولات اقتصادی منطقه، ارجحیت خواهد داشت.

این سناریو می تواند ترکیبی از گزینه های مختلف باشد که برخی از مهم ترین مضامین آن عبارتند از:

- مرکزیت ارائه خدمات پشتیبانی مورد نیاز در فرایند توسعه کشورهای پیرامون: برخی از تحلیلگران به مزیت نسبی ایران در مقایسه با کشورهای شمالی منطقه، از نظر تجربه بخش خصوصی و وجود یک طبقه تجاری اشاره کرده اند، که در صورت پیوند با روابط تاریخی ایران و مناطق آسیای مرکزی و قفقاز، به طور بالقوه می تواند نقش فعالی در تحولات اقتصادی منطقه ایفا نماید و با بهره گیری مناسب از ویژگی های جغرافیایی و موقعیت کشور از سایر رقابیش در منطقه پیشی گیرد. شرط اصلی در این امر، نوسازی و مدرن کردن این شبکه است تا بتواند کشور را به عنوان مرکزیت پشتیبانی توسعه منطقه، در تأمین خدمات اداری و مالی مطرح نماید.

در این گزینه، باید شرایط و جاذبه هایی که بتوانند ایران را به عنوان مناسب ترین جایگاه برای استقرار مراکز ستادی و دفاتر مؤسسات بین المللی معرفی کنند، در نظر داشت. این گزینه، ناظر بر ایجاد تجهیزات اداری و ارتباطی پیشرفته، توسعه سیستم های پولی و بانکی نوین، بازارهای بورس و سرمایه، خدمات مالی، بیمه، حسابداری و بازاریابی، امکانات اقامتی مناسب و طیف وسیعی از خدمات برتر، با مشخصه های قابل رقابت در سطح جهانی می باشد.

اثرات فضایی این گزینه، تقویت مراکز انتخابی برای ارتقا به سطح مرکزی با امکانات و تجهیزات مناسب، جهت ایفای نقش بین‌المللی و ارائه عملکردهای برتر خدماتی می‌باشد.

- مرکزیت انتقال فناوری و مدیریت در بهره‌وری از منابع منطقه: با در نظر گرفتن چشم‌انداز توسعه در این منطقه، بدون تردید، سطح گسترده‌ای از فناوری‌های مناسب برای بهره‌برداری از منابع و امکانات کشورهای منطقه، مورد نیاز می‌باشد. بر این اساس، کشور با توجه به موقعیت مکانی و زیرساخت‌های صنعتی و فنی و منابع انسانی خود، می‌تواند یک جهش جدی در ارتقای سطح فناوری، در زمینه‌هایی که متناسب با توانایی و امکانات بالقوه کشور است را هدف قرار دهد و با شناخت نیازهای منطقه، شرایط مناسبی برای مشارکت با صاحبان فناوری در جهان فراهم آورد، تا بتواند سطح فناوری کشور را به حدی رساند که قابل انتقال به کشورهای همسایه باشد. این گزینه ناظر بر توسعه و تجهیز مراکز تحقیقاتی و پژوهشی و فعالیت مؤسسات علمی و گسترش روابط آنها با مراکز تحقیقاتی و علمی جهان است.

همان طوری که از مضامین گزینه‌های فوق برمی‌آید، شرایط اصلی در تحقق این سناریو، در وهله اول عزم و اراده ملی، بعد توانایی در تعامل با قدرتهای صاحب فناوری و بالاخره حمایت کشورهای منطقه است. فرض بر این است که برخورد هوشمندانه و حرکت منطقی در پیشبرد این سناریو، کمتر با موانع و مخالفت جدی قدرتهای اقتصادی مواجه خواهد شد و ایفای چنین نقشی برای کشوری در سطح و موقعیت ایران پذیرفتنی است.

انتخاب نهایی گزینه‌های این سناریو، باید بر اساس تحلیل عواملی نظیر قابلیت پذیرش اجتماعی، هزینه‌ها و فواید هر گزینه صورت پذیرد. حوزه جغرافیایی این سناریو می‌تواند کشورهای منطقه با اولویت جمهوریهای آسیای مرکزی، قفقاز و کشورهای خلیج فارس باشد.

سوم - سناریوی استفاده از فرصتهای منطقه‌ای

این سناریو، تنها به استفاده از فرصتهایی که تحولات سیاسی و اقتصادی منطقه فراهم ساخته و خواهد ساخت، بسنده می‌کند و سیاست تعمیق همکاری‌های مشترک و یا همگرایی اقتصادی را تعقیب نمی‌کند. این سناریو برای شرایطی است که بر اساس یک اراده درونی برخاسته از منافع ملی و یا براساس محدودیتهای برون، ایفای نقش منطقه‌ای برای کشور، محدود و غیر عملی باشد.

به دنبال تحولات سیاسی چند سال اخیر در کشورهای مشترک‌المنافع، به طور طبیعی مجموعه‌ای از روابط و فعالیتهای اقتصادی، بین مراجع رسمی، غیر رسمی و اقتصادی - سیاسی کشور، با کشورهای منطقه برقرار شده است. بخش قابل ملاحظه‌ای از این فعالیتهای، نه از محدودیتهای بیرونی اعمال شده برای حضور فعال ایران در منطقه، تأثیر پذیرفت و نه از سوی یک سیاست منسجم و سازمان یافته داخلی حمایت شد. این سناریو در واقع دربرگیرنده مجموعه‌ای از گزینه‌هایی است که یا از واقعیتهای مسلم جغرافیایی ایران نشأت می‌گیرند و یا از فعالیتهای خود جوش بخش خصوصی، که انواع مهم آن به شرح زیر می‌باشند:

- ارائه امکانات، تجهیزات، خدمات ارتباطی و مبادلاتی مورد نیاز کشورهای منطقه، برای پیوند با یکدیگر و یا بازارهای جهان: مبانی منطقی طرح چنین گزینه‌ای، مزایای ناشی از موقعیت جغرافیایی ممتاز کشور، همجواری با کشورهای محصور در خشکی و برخورداری از مرزهای گسترده دریایی در حاشیه دریای خزر، سواحل خلیج فارس و دریای عمان به طور مستقیم و نزدیکی با آبراه‌های مهم بین‌المللی نظیر دریای سیاه، دریای احمر و دریای مدیترانه (کانال سوئز) می‌باشد.

همان طوری که در سناریوی اول اشاره شد، ایران در مرکزیت منطقه‌ای قرار گرفته است که خود در مرکز بخش وسیعی از جهان، یعنی بین قاره‌های آسیا، اروپا و آفریقا واقع شده است. در چشم‌انداز یکپارچگی اقتصاد جهان و گسترش مبادلات بین‌المللی در آینده، ایران در مرکزیت شبکه وسیعی از محورهای ارتباط زمینی و راه آهن، شاهراههای حمل و نقل دریایی و دالان‌های پروازی قرار دارد. در این گزینه، با توجه به چشم‌انداز مبادلات اقتصادی منطقه‌ای و جهانی، کریدورهای (دالانهای) اولویت‌دار در ایجاد ارتباط بین ژرفای شمالی، جنوبی، شرقی و غربی جغرافیای اقتصادی منطقه را باید تشخیص داد و بر اساس آن، محورها و مسیرهایی که در داخل مرزهای کشور منطبق و یا مرتبط با آنها می‌باشد را شناسایی نمود و از طریق تقویت محورها، تجهیز مبادی ورودی و خروجی، مراکز تخلیه و نگهداری کالا و ارائه خدمات و تجهیزات مورد نیاز تردد و مبادله کالا با استانداردهای بین‌المللی، امکان ایفای چنین نقشی را برای کشور فراهم نمود.

در این گزینه، با توجه به نیازهای متقابل بازارها به یکدیگر، می‌توان به طور گسترده‌ای از امکانات و منابع کشورها و بازارهای ذی‌نفع، برای تأمین منابع مالی مورد نیاز توسعه شبکه‌ها و خدمات، بهره جست.

در این سناریو، یکی از گونه‌های این گزینه، تخصیص برخی از مبادی ورودی کشور به کشورهای محصور در خشکی منطقه، برای وصل شدن به شبکه‌های ارتباطی جهان می‌باشد. این قابلیت، موجب پیوند منافع ملی با کشورهای منطقه و تعمیم مقوله امنیت ملی به امنیت منطقه‌ای به عنوان یک خواست عمومی در منطقه می‌گردد.

این گزینه‌ها با توجه به واقعیت‌های جغرافیایی منطقه، بدیهی‌ترین و تردید ناپذیرترین انتخاب برای نقش‌پذیری کشور در فرایند توسعه مورد انتظار در منطقه است و به دلیل نیاز کشورهای منطقه و متقابلاً کشورهای خارج از منطقه به موقعیت جغرافیایی کشور، از پذیرش و حمایت وسیعی برخوردار خواهد شد و پیش شرط‌های بیرونی، در آن اهمیت تعیین کننده نخواهند داشت.

در این گزینه، توسعه محورهای ارتباطی و تحرک آنها، قابلیت مضاعفی برای توسعه صنایع و تولیدات داخلی فراهم خواهد ساخت و از تأثیر جنبی آنها باید به امکان شکل‌گیری مناطق صنعتی، مناطق آزاد و ویژه اقتصادی در حاشیه این محورها اشاره کرد.

- تأمین کننده نیاز بازارهای منطقه به کالاهای مصرفی: فرض این گزینه آن است که در صورت رشد اقتصادی کشورهای منطقه و توزیع متناسب درآمدهای ناشی از آن، سطح تقاضا برای تولیدات مصرفی و خدماتی افزایش خواهد یافت.

مبانی منطقی این گزینه، ویژگی ساختار اقتصادی کشورهای منطقه خصوصاً در جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز می‌باشد که به لحاظ میراث تقسیم کارهای تخصصی به جا مانده از دوران عضویت در اتحاد جماهیر شوروی، قادر به تأمین بسیاری از نیازهای اولیه خود نمی‌باشند و بسیاری از ظرفیتهای صنعتی لازم، در آنها ایجاد نشده است. از طرف دیگر نیز طیف وسیعی از تولیدات کشور، در حال حاضر مورد تقاضای کشورهای منطقه است و با یک جهت‌گیری ارادی و حمایت جدی، می‌توان بازارهای منطقه را به عنوان بازار هدف برای گسترش طیف تولیدات فوق انتخاب نمود.

این گزینه نیز باید بر اساس اطلاع از نیازها و توانائیهای کشورهای منطقه و مقایسه آن با امکانات و ظرفیتهای تولیدی در کشور، قالب واقعی و عملیاتی خود را بیابد و می‌تواند مقدمه‌ای برای ورود به بازارهای گسترده‌تر کشورهای در حال توسعه باشد که کالاهای مصرفی ارزان و تولید شده با فناوری‌های متوسط، تناسب بیشتری با توانایی اقتصادی آنها دارد. توجه به این که در رقابت قدرتهای صاحب فناوری

و سرمایه، توجه کمتری به تقاضای گسترده سطوح پایین جوامع در حال توسعه می‌شود، اهمیت این گزینه را بیشتر نمایان می‌کند و ضرورت هدف قرار دادن بازارهای متوسط و بالنسبه کم توان را توجیه می‌کند. این گزینه باید با تمهیدات لازم از نظر حفظ رشد سطح فناوری توأم شود تا گسترش آن در دراز مدت موجب تنزل توانایی حضور در بازارهای جهانی پیشرفته‌تر نشود.

این گزینه برای شرایطی که عرصه حضور فعال در منطقه محدود شود نیز قابلیت انتخاب خود را حفظ می‌کند، زیرا طی سالهای گذشته نیز این روابط به طور طبیعی جریان داشته است و پی‌آمد آن، سازماندهی مراکز و مجتمعهای تولیدی - صنعتی در مناطقی است که از نظر فاصله، صرفه اقتصادی و از نظر زیربنایی، آمادگی لازم را داشته باشند.

- تأمین نیروی انسانی کمی و کیفی و صادر کننده خدمات تخصصی مورد نیاز کشورهای منطقه: توسعه کشورهای منطقه، فرصتهای اشتغال زیادی را برای بازارهای کار اطراف فراهم خواهد کرد، که مقصدی برای مهاجرت مازاد نیروی کار داخلی به آنها خواهد شد. تأمین نیروی انسانی از نظر کیفی، فرصت مناسبی است تا متخصصان و فن‌آوران کشور، که در مقایسه با کشورهای منطقه از نظر کمی و کیفی دارای مزیت نسبی و رقابتی می‌باشند، در این عرصه به فعالیت بپردازند. در حقیقت، توان و ظرفیت مهندسی کشور در ساخت تأسیسات فنی و زیربنایی به طور قابل قبولی با نیاز کشورهای منطقه، تناسب دارد که می‌تواند موجب اشتغال و تحرک بیشتر نیروهای متخصص، بسط ظرفیت اجرایی کشور و صدور خدمات فنی و تخصصی شود.

از جنبه دیگر، ظرفیتهای صنعتی تولید مصالح و ذخایر و معادن مربوط و امکانات اجرایی کشور، به‌نحوی است که با در نظر گرفتن عامل فاصله، هزینه حمل و نقل و سایر عوامل اجرایی، مزیت بیشتری برای کشور در رقابت با سایرین تلقی می‌شود.

علاوه بر ظرفیت مهندسی، طیف وسیعی از خدمات تخصصی در بخشهای مختلف مالی، درمانی، آموزشی و مدیریتی، از قابلیت فعال شدن در این عرصه برخوردار هستند.

این گزینه با توجه به مسأله تفاوت برابری نرخ ارز خارجی، دستمزد عوامل اجرایی و هزینه مصالح و مواد اولیه، از پشتوانه منطقی بالایی برخوردار است که با توجه به ارزش افزوده خدمات مذکور و وابستگی آن به نیروی انسانی، مصالح و دانش فنی موجود در کشور، به عنوان یک گزینه جدی تلقی می‌شود.

پیش‌نیاز این سناریو، حمایت‌های لازم و سازماندهی مناسب نیروهای داخلی برای کارایی و اثربخشی بیشتر، با توجه به صرفه‌های اقتصادی و دستاوردهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن است که قطعاً از دیدگاه منافع ملی کشور، مثبت ارزیابی می‌شود.

در نظریه پایه توسعه ملی، تأکید بر آن است که در صورت انتخاب این سناریو، هر یک از گزینه‌های تشکیل دهنده آن، باید به عنوان پروژه‌ای از برنامه استفاده از فرصت‌های مستقیم توسعه منطقه‌ای تلقی شوند.

گرچه پیش‌بینی می‌شود که بخش عمده‌ای از این فعالیتها ناظر بر عملکرد بخش غیر دولتی باشد، لیکن تأکید بر عنوان برنامه به این دلیل است که کلیه هدف‌گذاری‌ها، سیاست‌گذاری‌ها، ارزیابی‌ها، برآوردها، محاسبات، تعیین اولویتها، تشخیص عملیات و سازماندهی‌های اجرایی، باید از دقت و کنترل متناسب با مفهوم یک برنامه برخوردار باشند.

حوزه جغرافیایی این سناریو می‌تواند تمامی کشورهای منطقه باشد.

نتیجه‌گیری در خصوص انتخاب سناریوی مطلوب

انتخاب هریک از سناریوهای فوق، تبعات فضایی خاص خود را دارد و تأثیر مستقیمی بر آمایش سرزمین بر جای می‌گذارد. به عبارت دیگر، هریک از این سه سناریو به سازمان فضایی خاص خود می‌انجامد.

ممکن است در وهله اول، تلقی شود که می‌توان با نگرش مرحله‌ای، تلفیقی از سناریوهای فوق را توجیه کرد. مثلاً «سناریوی استفاده از فرصت‌های منطقه‌ای» برای کوتاه مدت با «سناریوی کارگزاری توسعه کشورهای منطقه» برای میان مدت و «سناریوی محوریت تشکیل یک اتحادیه منطقه‌ای» برای دراز مدت انتخاب شوند.

گرچه ظاهر این انتخاب، منطقی به نظر می‌رسد، لیکن کارایی آن باید با سرعت روند تحولات جهانی ارزیابی شود. اگر تاریخ، چنین فرصتی را در اختیار می‌گذارد، نگرش مرحله‌ای قابل بررسی است و در غیر این صورت، باید انتخاب شفاف و قطعی را انجام داد.

بر اساس بررسیهای بخش اول این گزارش، ژرفای شمالی و جنوبی نسبت به ژرفای شرقی و غربی ژئوپلیتیک کشور، از منطق بیشتری برای توسعه همکاریهای منطقه‌ای، حداقل در قالب گروه‌بندی منطقه‌ای، برخوردار می‌باشند. با استفاده از موقعیت مناسب کنونی برای تنظیم روابط بین دو حوزه جغرافیایی رو به رشد و مورد توجه سرمایه‌گذاری جهان، می‌توان با گسترش ارتباطات با جهان بیرون، متناسب با امکانات و موقعیت، کشورهای منطقه را نیز تحت تأثیر قرار داد. همکاریهای اقتصادی، علاوه بر آن که توانایی کشورهای منطقه را از طریق کنار هم قرار دادن قابلیت‌ها و استعدادهای آنها، افزایش خواهد داد و شرایط مطمئن‌تری در فرایند یکپارچه شدن اقتصاد جهانی برای آنها به ارمغان خواهد آورد، به گسترش امنیت و صلح در منطقه نیز می‌انجامد. این امر باعث می‌شود تا منابع زیادی که کشورهای منطقه برای مقابله احتمالی با یکدیگر، صرف هزینه‌های نظامی می‌نمایند، در مسیر توسعه و بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی منطقه خرج کنند.

لازم به تذکر است که بحث توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای منطقه، تنها به قلمروهای اشاره شده محدود نمی‌شود. طبیعی است با توجه به قرابت اقوام ساکن در مناطق مرزی کشور با اقوام کشورهای همسایه، برای مقابله احتمالی با یکدیگر، فرصتهای مناسبی برای تقویت مبادلات مرزی و همکاریهای اقتصادی در تمامی مناطق مرزی و بهره‌گیری از اثرات جنبی آن، وجود دارد. انتخاب گزینه‌هایی نظیر آنچه در سناریوهای دوم و سوم آمد، مغایرتی با نتیجه‌گیری فوق ندارد و حتی چنانچه نتایج مطالعاتی که ذیلاً پیشنهاد می‌شود، طرح انتخابی را تردیدپذیر سازد، زمینه مساعد و گسترده‌ای برای انتخاب گزینه‌های طرح شده در سناریوهای دوم و سوم وجود دارد. برای تحقق چنین نقشی، لازم است تا مطالعه یک سند توسعه منطقه‌ای در قلمرو اشاره شده، پیشنهاد شود.

مطالعه امکانات و منابع منطقه برای رسیدن به یک دیدگاه واقع بینانه و هدفمند از فعالیتهای اقتصادی محتمل در منطقه و مقیاس و محتوای توسعه اقتصادی و اجتماعی قابل انتظار، درک ما را نسبت به منطقه افزایش می‌دهد. چنین درکی به عنوان یک مرجع برای تشخیص مجموعه وسیعی از سیاستها و اقدامهایی که در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و محیطی برای تأمین منافع کشورهای منطقه ضروری است، می‌تواند به کار رود. بر اساس این شناخت، فرصتهای سرمایه‌گذاری

اولویت‌بندی می‌شوند و امکان برخورد مسلط و آگاهانه‌تر تصمیم‌گیران با مراجع تأمین منابع و فناوری، فراهم خواهد شد.

این دیدگاه می‌تواند زمینه ایجاد تفاهم و وحدت بین دولتهای منطقه باشد و امکان تشخیص ارجحیت‌ها را در تعیین مراجع تأمین فناوری و سرمایه، برای تصمیم‌گیران فراهم آورد و ویژگی‌های هویت نوین منطقه‌ای، بر اساس آن تعریف و تبیین می‌شود.

برای کشوری نظیر ما که در مرکزیت چنین منطقه‌ای قرار دارد - با توجه به اصل اثرپذیری و اثرگذاری مناطق مرکزی از مناطق پیرامون - حتی در صورت عدم همکاری کشورهای منطقه، دستاوردهای این سند به منزله ابزار اصلی پیش‌بینی و اثرگذاری بر روند توسعه اقتصادی و تحولات اجتماعی - سیاسی منطقه تلقی خواهد شد و قدرت ما را در اتخاذ یک سیاست خارجی هدفمند و مناسب افزایش می‌دهد.

« سیاست کلان آمایش سرزمین در نظریه پایه توسعه ملی

سیاست کلان آمایش سرزمین، باید با توجه به سه مقوله «اصول آمایش سرزمین»، «تحلیل سازمان فضایی» و «اثرات فضایی و منطقه‌ای نظریه پایه توسعه ملی» تعیین شود. اصول آمایش سرزمین، قبلاً طرح، و طی مراحل تهیه برنامه سوم توسعه، در شورای فرابخشی آمایش سرزمین بررسی و مورد تصویب قرار گرفت.

در بخش قبلی، فرازهایی از نظریه پایه که بر بحث آمایش سرزمین اثر می‌گذارد مورد بحث قرار گرفتند. در اینجا به اثرات یافته‌های اصلی آن در تعیین سیاست کلان آمایش سرزمین پرداخته می‌شود. با توجه به نتایج کلی تحلیل سازمان فضایی و با در نظر گرفتن اصول آمایش سرزمین و همچنین نتایج فضایی نظریه پایه توسعه ملی، سیاست کلان آمایش سرزمین به شرح زیر پیشنهاد می‌شود:

« جهت‌گیری‌های کلان آمایش سرزمین، بر اساس نظریه پایه توسعه ملی

- گسترش و تجهیز کریدورهای ارتباطی با عملکرد فرا ملی و مراکز جمعیتی مستقر در آنها، برای استفاده از مزیت‌های موقعیت جغرافیایی و قابلیت‌های ترانزیتی کشور

- پیش‌بینی مراکز جمعیتی، با امکان عملکردهای فرا ملی و بین‌المللی، برای تقویت نقش منطقه‌ای کشور
- تقویت ظرفیتهای تولیدی در صنایع مورد تقاضای منطقه، در نواحی و مکانهای متناسب با بازارهای مصرف آنها
- پیش‌بینی مراکز صنعتی مناسب برای تجهیز به خدمات تحقیقاتی و فناوری، به منظور افزایش قابلیت کشور در ایفای نقش مرکزیت فناوری در منطقه
- تعیین و آماده‌سازی مسیرهای انتقال انرژی دریای خزر و نواحی شرقی آن، تا مبادی خروجی غربی، جنوبی و شرقی
- تجهیز شبکه انتقال انرژی داخل کشور، به همراه افزایش قابلیت هر چه بیشتر ایفای نقش انتقال انرژی کشورهای منطقه، از طریق معاوضه SWAP در راستای بهره‌برداری هر چه بیشتر از موقعیت ممتاز جغرافیایی کشور
- تجهیز مراکز جمعیتی و صنعتی، توسعه ظرفیتهای زیربنایی و تخصیص نواحی خاص در پایانه‌های دریایی کشور متناسب با نیازهای ناشی از امر بهره‌برداری مناسب از منابع معدنی
- تعیین مناطق آزاد و ویژه اقتصادی (در صورت نیاز) و انتخاب نقشهای تخصصی برای این مناطق، بر حسب اهداف و نیازهای ناشی از توسعه همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی

◀ جهت‌گیری‌های آمایش سرزمین با توجه به تحلیل سازمان فضایی و اصول آمایش

سرزمین

با در نظر گرفتن تفاوت‌های عمده‌ای که بین دو منطقه «شمال و غرب» (یعنی حاشیه‌ها و دامنه‌های دو سلسله جبال البرز و زاگرس و دشتهای ساحل دریای خزر) و منطقه «شرقی و جنوبی» (شامل دشتهای مرکزی و جنوبی، سواحل دریای عمان و خلیج فارس و نوار شرقی کشور) از لحاظ تراکم جمعیت، سطح برخورداری از شبکه‌ها، تجهیزات زیربنایی و ظرفیتهای تولیدی وجود دارد، جهت‌گیری کلی آمایش به شرح زیر پیشنهاد می‌شود:

- در منطقه اول، آمایش درونی با تأکید بر افزایش ظرفیتهای تولیدی، به جهت حداکثر استفاده از ظرفیتهای زیربنایی و خدماتی موجود و در منطقه دوم، گسترش سازمان فضایی با تأکید بر تجهیز زیربناها و توسعه خدمات، برای تحرک بخشیدن به منابع غنی و بالنسبه بهره‌برداری نشده آن

- در منطقه اول، با توجه به حجم بالای جمعیت این منطقه و افزایش قابل ملاحظه آن در بیست و پنج سال آینده، شکل‌گیری مراکز جمعیتی جدید و ارتقای مقیاس مراکز جمعیتی موجود، اجتناب ناپذیر خواهد بود. در توسعه فضایی منطقه اول، در قلمروهایی که تعدد و نزدیکی مراکز اجازه دهد، اولویت با توسعه گسترده و یا توسعه خطی، نسبت به توسعه قطبی و متمرکز می‌باشد.

- الگوی پیشنهادی توسعه فضایی برای منطقه دوم، با توجه به تراکم پایین و پراکندگی مراکز جمعیتی، توسعه قطبی یا قانونی با هدف گسترش حوزه‌های نفوذ و ایجاد تحرک بیشتر در نواحی پیرامونی می‌باشد.

افزایش ارتباط بین این کانونها، زمینه تحرک بیشتر اقتصادی در محورهای رابط آنها را فراهم می‌سازد. بر اساس جهت‌گیری‌های مطرح شده، خطوط کلی آمایش سرزمین در دو منطقه فوق به طور هم‌زمان و به تفکیک زیر توصیه می‌شود:

الف: مناطق پر تراکم شمال و غرب کشور

- ۱- استفاده از مازاد ظرفیتهای زیربنایی، در قلمروهایی که از «بیشترین برخورداری» و «برخورداری زیاد» بهره‌مند هستند، بانیات صرفه‌جویی در میزان و تسریع در بازدهی سرمایه‌گذاری‌ها، اولویتهای مکانی در قلمروهای مذکور، پس از بررسیهای میدانی نتایج مطالعات تفصیلی تعیین خواهند شد.
- ۲- تقویت زیربناهای مناطق «با برخورداری متوسط» و «نسبتاً محدود» در مواردی که بهره‌برداری از قابلیت‌های تولیدی و خدماتی ایجاب نماید.
- ۳- تجهیز مناطق «با برخورداری محدود» و «فاقد برخورداری» در مواردی که نگهداشت جمعیت به دلایل «دفاعی و امنیتی»، «زیست محیطی»، «حراست از میراث فرهنگی» و «خروج از انزوای نواحی محروم دارای قابلیت توسعه» ایجاب نماید.

- ۴- محدودیت توسعه مراکز زیست، در مناطقی که از نقطه نظرهای «امنیتی و دفاعی»، «حفاظت از محیط زیست» و «حراست از میراث‌های فرهنگی»، گسترش اسکان جمعیت و استقرار فعالیت در آنها توصیه نمی‌شود.
- ۵- مقیاس و نحوه استقرار فعالیتهای صنعتی در نواحی یاد شده، با توجه به «اصول کارایی و بازدهی اقتصادی» و توجه به اصل «تقسیم کار بین مناطق بر اساس تخصصهای منطقه‌ای» و الزامات مربوط به «سازماندهی فرایندهای توسعه صنعتی» خواهد بود.
- ۶- نوع و نحوه استقرار فعالیتهای خدماتی در مراکز جمعیتی، به طور کلی بر اساس رتبه هر مرکز در نظام سلسله مراتب خدماتی پیشنهادی می‌باشد. در الگوهای توسعه محوری و گسترده، نحوه توزیع فعالیتهای خدماتی، بر حسب مورد مشخص خواهد شد.

ب: مناطق کم‌تراکم شرق و جنوب کشور

- ۱- تقویت مراکز جمعیتی کرمان، شیراز، بندرعباس، بوشهر و زاهدان، به منظور ایجاد کمربندی از قطبهای توسعه در نوار جنوب کشور، باتوجه به چشم‌انداز بهره‌برداری از منابع انرژی حوزه جنوبی و ذخایر معدنی دشتهای مرکزی و جنوبی سرزمین
- ۲- تقویت مراکز به عنوان کانونهای توسعه برای تقویت و تحرک بیشتر اقتصادی آنها (به‌عنوان مثال چابهار، ایرانشهر، زابل، بیرجند، بم، سیرجان، جیرفت، رفسنجان، کنگان، بندرلنگه، میناب و ...)
- ۳- انتخاب نقاط استراتژیک (نظیر جاسک و ...) جهت تسریع و بسط توسعه در نواحی دور افتاده و حاشیه‌ای در سواحل جنوب، با قابلیت تحرک در شبکه‌های ترانزیتی نواحی شرقی و جنوبی کشور
- ۴- مقیاس و نحوه استقرار فعالیتهای صنعتی در این مناطق، قابلیت‌های معدنی، امکانات صادراتی و چشم‌انداز شبکه‌های ارتباطی با عملکرد بین‌المللی خواهد بود.

- ۵- نوع، مقیاس و نحوه استقرار فعالیتهای خدماتی در این مراکز، بر اساس رتبه هر مرکز در نظام پیش‌بینی شده سلسله مراتب خدماتی بوده و ارتقای سطح خدمات این مناطق به رده‌های بالاتر قابل بررسی است.
- ۶- تقویت جمعیت در مرکز سواحل خلیج فارس و دریای عمان باتوجه به چشم‌انداز توسعه صنایع انرژی و ظرفیتهای بازرگانی